

جایگاه حیوانات در سیر تاریخی اخلاق و فلسفه در غرب

شیما بهنام منش^۱، رضا عمانی سامانی^۲

مقاله‌ی مروری

چکیده

اساساً وقتی سخن از ارزش و جایگاه اخلاقی می‌شود، فرض بر این است که انسان عضو بی‌رقیب جامعه‌ی اخلاقی (moral community) محسوب شده و به تبع آن، بهره‌مند از پاره‌ای امتیازات و در عین حال ملزم به رعایت و انجام برخی امور نسبت به خود و هم نوع خود.

از جمله مسائلی که به‌ویژه از سه دهه‌ی گذشته تا کنون در عرصه‌ی اخلاق بحث برانگیز بوده، این است که مرز و بوم جامعه‌ی اخلاقی در حال گسترش است. اگر زمانی نظر غالب این بود که انسان، تنها عضو مطلق این نهاد است، امروزه رشته‌های جدید اخلاق هم چون اخلاق حیوانات، سعی در رد این سنت دیر پا داشته و دیگر انسان و موضوعات مرتبط به او به تنهایی مطرح نبوده و حیوانات نیز به‌عنوان عضو جامعه‌ی اخلاقی حضور دارند.

روش مطالعه به‌صورت تحلیلی و توصیفی (اسنادی کتابخانه‌ای) بوده است و سعی شده تا با مطالعه‌ی مقالات فلسفی گوناگون در زمینه‌ی اخلاق حیوانات و بررسی کدهای رفتاری مختص اخلاق حیوانات، بتوان آشکار نمود که جایگاه حیوانات در عرصه‌ی اخلاق در کجا قرار داشته و بر اساس چه ملاکی می‌توان آن‌ها را مشمول ملاحظات اخلاقی به‌حساب آورد.

از آن‌جا که حیوانات ذی ادراک شناخته شده‌اند و قابلیت درک تجارب مثبت و منفی را دارند، امروزه به‌عنوان ساکنان سرزمین اخلاق به رسمیت شناخته شده‌اند و انسان نسبت به کیفیت و دامنه‌ی رفتار خویش در برابر آنان مسؤول است.

واژگان کلیدی: انسان محور، دارای ادراک، رفاه حیوانات، حقوق حیوانات

^۱ کارشناس ارشد حقوق محیط زیست، گروه اپیدمیولوژی و سلامت باروری، مرکز تحقیقات اپیدمیولوژی و سلامت باروری، جهاد دانشگاهی، پژوهشگاه رویان

^۲ دانشجوی PhD اخلاق پزشکی، مرکز تحقیقات اخلاق و تاریخ پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی تهران

* نشانی: بزرگراه رسالت، میدان بنی هاشم، خیابان حافظ شرقی، کدپستی ۱۶۶۵۶۵۹۹۱۱، تلفن: ۲۲۳۳۹۹۲۹

مقدمه

الف) بررسی عقاید فلاسفه نسبت به حیوانات

نگاهی اجمالی و مختصر به سیر زندگی انسان، ما را به این نتیجه می‌رساند که از ابتدای آفرینش، حیوانات همواره در کنار انسان و به‌عنوان جزئی از زندگی او حضور داشته‌اند. این همسایگی باعث شده است که در هر عصر و دوره‌ای دیدگاه‌های متفاوت اخلاقی نسبت به حیوانات و جایگاه آنان در برابر انسان مطرح شود.

در فلسفه‌ی یونان باستان، در زمینه‌ی مباحث اخلاقی مربوط به حیوانات به‌غیر از فیثاغورث که به‌عنوان نخستین فیلسوف مدافع حقوق حیوانات، قائل به جان‌گرایی^۱ بود^۲ و کشتن و خوردن حیوانات را همانند همونوع خواری عملی زشت و وحشیانه می‌دانست، تقریباً اکثر فلاسفه، روند فکری متفاوتی را در پیش گرفته‌اند (۱).

ارسطو^۳ به سلسه مراتبی طبیعی^۴ تحت عنوان نردبام طبیعت^۵ در میان موجودات زنده که بر مبنای توانایی‌ها و قابلیت‌های آن‌ها طبقه‌بندی نموده بود اعتقاد داشت. از دید او اگرچه هر سه دسته گیاهان، حیوانات و انسان‌ها قادر به رشد هستند ولی از میان آن‌ها تنها دو دسته‌ی آخر - حیوان و انسان - قادر به درک و تجربه‌ی پاره‌ای از امور هستند. بر اساس این محرومیت، گیاهان تنها به‌دلیل داشتن روح نباتی که مقتضای آن صرف تحرک و رشد است، در جایگاهی پایین‌تر از حیوان و انسان و به‌عنوان ابزاری برای زیست بهتر آنان تلقی شده‌اند (۲).

به همین سیاق، با مقایسه‌ی بین انسان و حیوان، انسان از دید وی بالاتر و برتر از حیوان تلقی شده است. چراکه

حیوانات فقط دارای روح نباتی و احساسی هستند که رشد و تحرک آنان را میسر ساخته و باعث می‌شود که آن‌ها جهان اطرافشان را درک و احساس نمایند، اما از ویژگی عقلانیت بی‌بهره بوده و تنها براساس غریزه‌ی صرف عمل می‌کنند.

در نتیجه، در نظام فکری ارسطو تنها انسان با بهره‌گیری از عقلانیت در بالای این سلسله مراتب طبیعی قرار داشته و دیگر موجودات به‌عنوان ابزاری برای او تلقی می‌شوند که هیچ‌گونه اصل و قاعده‌ای نیز برای برخورد و استفاده از آن‌ها وجود ندارد.

پس از ارسطو، چون جریان فکری غالب بر کلیسای کاتولیک تحت تأثیر افکار وی نظم و وضوح یافته بود، آگوستین و Thomas Aquinas اعلام داشتند که تنها موجودات عقلانی، قابلیت تصمیم‌گیری درباره‌ی اعمالشان را دارند و فقط این افراد درحیطه‌ی اخلاق مطرح بوده و هدایت و نگهداری موجوداتی که فاقد این امکان هستند، با صاحبان این امتیاز خواهد بود. در نتیجه، چون انسان تنها موجود صاحب عقل است، از این‌رو، اختیاردار و مالک مطلق بوده و سایر موجودات در حکم وسیله‌ای صرف بدون وجود هیچ‌گونه تعهد و وظیفه برای مرتفع ساختن نیازهای وی خواهند بود (۳).

Rene Descartes^۶ پدر فلسفه‌ی نوین، فیلسوف دیگری است که علاوه بر مستحکم ساختن عقاید پیشینیان در این زمینه، سایه‌ی تسلط و نفوذ آثارش بر کل سیستم فکری قرن هفدهم نیز کاملاً مشهود است. وی با مطرح کردن جمله‌ی تأثیر گذار «می‌اندیشم پس هستم» از جمله معتقدان به ثنویت^۷ بوده و با استفاده از همین باور، حیوانات را از قلمرو اخلاق خارج می‌کند.

وی در اثر خود با عنوان گفتار در روش^۸ بیان نمود، به‌وسیله‌ی استفاده کامل و پیشرفته‌ی انسان از زبان، می‌توان

^۱ Animism

^۲ اعتقاد به این‌که روح اساس زندگی است و تمامی موجودات طبیعی دارای روح می‌باشند.

^۳ Aristotle

^۴ Great chain of being

^۵ Scale nature

^۶ (1596-1650)

^۷ Dualism

^۸ Discourse on methods

دیگر با قاطعیت می‌گوید، تنها آدمی است که با بهره‌گیری از اراده‌ی منبعث از عقل قادر به کنترل و انتخاب نوع و کیفیت اعمال خویش است. در حالی که حیوان تنها با اتکا بر غریزه‌ی خود عمل می‌کند (۸).

کانت قاطعانه انسان را به‌عنوان تنها فاعل مطلق که می‌تواند نسبت به هم‌نوع خویش دارای وظایف مستقیم اخلاقی باشد معرفی می‌کند و این‌گونه نتیجه می‌گیرد که چون حیوانات فاعل اخلاقی قلمداد نمی‌شوند، بنابراین، مشمول توجهات مستقیم اخلاقی نیز نمی‌گردند. با این‌حال، او درباره‌ی کیفیت رفتار با حیوانات، به‌گونه‌ای توجهات غیرمستقیم اخلاقی اشاره کرده و بر این باور است که حیوانات اگر چه خود فی‌نفسه غایت محسوب نمی‌گردند، چون کیفیت رفتار با آنان بر چگونگی رفتار انسان‌ها با یکدیگر - که خود غایت هستند - به‌صورت غیرمستقیم تأثیر می‌گذارد، بهتر است انسان برخوردی خوب با حیوانات را در پیش گیرد تا بتواند با هم‌نوع خویش نیز به نیکی رفتار نماید (۹).

از این‌رو، این‌گونه استنباط می‌گردد که توجه و تأکید فلاسفه‌ی مختلف همواره معطوف به انسان بوده و علت آن نیز اگرچه به بیان‌های مختلف در متمتع بودن از روح یا زبان یا اراده متبلور شده است، اما همگی آن‌ها به امری مشترک که همان عقلانیت است، اشاره دارند.

برآیند حاصل از این توجهات، به دیدگاهی به‌نام گونه‌گرایی^۴ منتج شده است. این اصطلاح که در سال ۱۹۷۰ توسط Richard D. Ryder ابداع شده است، بر این نکته اشاره دارد که یک‌گونه و یا جاندار خاص به‌دلیل داشتن برخی امتیازات و ویژگی‌ها بر سایر گونه‌ها ارجحیت و غلبه می‌یابد. از این‌رو، انسان به‌دلیل داشتن عقل و توان تفکر، متمایز و بالاتر از حیوانات تلقی شده و تمامی توجهات اخلاقی معطوف به اوست (۱۰).

در نتیجه، به موجب این استدلال‌ها گونه‌ی غالب همواره

استنباط نمود که او دارای قوای ذهنی‌ای است که با استفاده‌ی از آن می‌تواند ارتباط زبانی برقرار کند و به تبع آن دارای روح نیز باشد (۴). از دید او اگر چه حیوانات نیز دارای قابلیت‌های زبانی هستند، اما این دارایی تنها بعد مکانیکی صرف داشته و در حد واکنش به ساقی‌ها و محرکات جهان اطرافشان باقی مانده و عاری از توانایی‌های آفرینشی و خلاقانه‌ای است که در سیستم زبانی انسان وجود دارد. بنابراین، در دید وی رفتارهای مشاهده شده در تمام موجودات غیر انسانی می‌تواند بدون هیچ‌گونه رد پایی از ذهن و آگاهی توضیح داده شود (۵).

وی در ادامه بر این نکته تأکید دارد که اگرچه انسان و حیوان در پاره‌ای از جهات دارای مشابهت‌هایی با یکدیگر بوده و به بیان خاص او هر دو دارای بعدی که وی آن را ماشین‌های خودکار^۱ نام‌گذاری کرده است می‌باشند، اما انسان به دلیل داشتن سیستم زبانی کامل که نتیجه‌ی بهره‌وری از عقل و به تبع آن روح است، علاوه بر این بعد مادی، دارای بعد روحانی و معنوی است. همین خصیصه است باعث تمایز انسان از حیوان شده و او را از این‌که مجموعه‌ای منسجم از ارگان و اندام و در حد یک ماشین محسوب گردد رهایی می‌بخشد (۶).

پس از وی کانت^۲ همان مسیر را با روشی جدید ادامه داده و پایگاه انسان در قلمرو اخلاق را به تثبیت رساند. جوهره‌ی عقاید این فیلسوف، حاکی از آن است که در ارزیابی و قضاوت‌های اخلاقی اعمال و رفتار، خودآیینی^۳ خصیصه‌ای حیاتی است که بر شالوده‌ی اراده بنا می‌شود. بر این اساس، تنها موجودات ذی اراده، جایگاه و ارزش اخلاقی داشته یا به بیان دقیق‌تر غایت محسوب می‌شوند (۷).

وی در آثار خود از سویی به‌وجود برخی مشابهت و تمایلات مشترک - که انگیزه و نیروی محرکه‌ی انجام و یا عدم انجام امری محسوب می‌شوند - اشاره کرده و از سوی

¹ Automata

² Immanuel Kant(1724-1804)

³ Autonomy

⁴ Speciesism

به علاوه این که هم چون کانت او نیز بر این عقیده است که رفتارهای خشن انسان و به ویژه کودکان با حیوانات، آن‌ها را نسبت به سایر هم‌نوعان خود نیز غیر منعطف می‌سازد (۱۳). پس از وی Rousseau^۴، که از مدافعان گیاه‌خواری محسوب می‌شده است، بر این عقیده بود که رفتارهای اخلاقی انسان در ابتدا، بر مبنای احساس و همدردی هدایت می‌شود و حیوانات اگرچه فاقد نیروی تعقل و آگاهی هستند، ولیکن در زمینه‌ی ظرفیت‌ها و قابلیت‌های احساسی تا حد بسیاری مشابه انسان هستند. از این رو، انسان نسبت به آن‌ها دارای وظایفی است که حداقل حکایت از آن دارد که نباید با آنان بد رفتاری کرد.

او در اثر خود به نام گفتار در باب نابرابری^۵ اظهار نموده است، اگرچه هنوز انسان به عنوان تنها موجود، قادر به تعقل و انتخاب اعمال خود در سطوح فردی و جمعی شناخته می‌شود و قابلیت به کمال رساندن و هدایت خود را داراست، حیوانات نیز دارای درجه‌ی خاصی از توانایی اندیشیدن هستند (۱۴).

بنابراین، همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تقریباً از اواخر قرن هفدهم و هجدهم، عاملی ظهور نمود که توانست تا حدی از انحصار و اطلاق عقلانیت بکاهد. این رقیب نوظهور که ادراک^۶ نامیده می‌شود، به مدد ساختار فکری و فلسفی Jeremy Bentham^۷ به نحوی چشمگیر در عالم فلسفه و اخلاق مطرح شد.

وی به عنوان پدر مکتب سودانگاری، بر این عقیده بود که آنچه می‌بایست معیار و ملاک چگونگی برخورد ما با دیگران باشد، توانایی درک و حس درد و لذت و به طور کلی هرگونه تجربه‌ی مثبت و یا منفی و نه صرف عقلانی بودن است که در زمینه‌ی حیوانات نیز صادق است. به این معنی که آن‌ها نیز قادر به احساس درد و لذت هستند (۱۵).

انسان بوده و همین نکته سبب شده است که قلمرو اخلاق در اکثر موارد محدود و منحصر به انسان و جهان وی باشد. این دیدگاه که نظریه‌ی غالب در عرصه‌ی اخلاق سنتی است و بر اکثر مکاتب فلسفی تأثیری چشمگیر داشته، تحت عنوان رویکرد انسان‌محور^۱ نام‌گذاری شده است (۱۱).

جوهره‌ی این دیدگاه اذعان می‌دارد که انسان در مقایسه با سایر مخلوقات دارای ارزش ذاتی برجسته و منحصر به فردی است که گذشته از متمایز ساختن وی، او را در کانون جهان و محاط بر سایر مخلوقات قرار می‌دهد. نوعی برتری و قیمومت مآبی که کل خلقت را در دستان انسان قرار داده و به موجب آن هر جاندار و یا قسمتی از طبیعت که توان سودرسانی به او را دارا باشد، می‌تواند به عنوان منبع و وسیله‌ی مرتفع ساختن نیازهای او به کار رود، بدون آن‌که هیچ‌گونه پاسخ‌گویی درباره‌ی کیفیت و کمیت استفاده‌اش از آن‌ها مطرح نباشد. به دیگر سخن، بر اساس این دیدگاه، تمامی اجزای طبیعت (اکوسیستم، گیاهان، جانوران) دارای ارزشی مبتنی بر تقاضا هستند و تنها در زمانی که نوع انسان به آن‌ها نیاز دارد ارزشمند محسوب می‌شوند. همان‌گونه که آشکار است، حاصل این طرز تلقی چیزی جز گسترش نگرش ابزارانگارانه نسبت به موجودات غیر انسان و جهان نخواهد بود (۱۲).

با وجود تسلط چشمگیر این نگرش بر عالم فلسفه و اخلاق، دیدگاه‌های دیگری نیز توسط برخی فلاسفه بیان شده که دارای ماهیتی متفاوت هستند. برای نمونه، John Locke فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی، در اثر خود به نام اندیشه‌هایی درباره‌ی آموزش و پرورش^۲ (۱۶۹۳) اظهار نمود، حیوانات اگرچه فاقد عقلانیت^۳ هستند، ولی در عین حال قادر به حس و درک جهان پیرامون خود بوده و دارای درکی از اموری مثبت و منفی هستند. از این رو، خشونت و اعمال رفتارهای غیراخلاقی غیر ضروری نسبت به آن‌ها توجیه اخلاقی ندارد.

⁴ Jean-Jacques rousseau (1712-1778)

⁵ Discourse on inequality

⁶ Sentiency

⁷ (1748-1832)

¹ Anthropocentrism

² Some thoughts concerning education

³ Rationality

آمریکا در سال ۱۸۶۶ شد.^۴

ب) بررسی مکاتب اخلاق حیوانات

با ادامه‌ی فعالیت‌های حامیان اخلاق حیوانات در دهه‌ی ۱۹۷۰ فلاسفه‌ای هم‌چون Peter Singer و Tom Regan این حرکت را به اوج خود رساندند تا آن‌جا که امروزه حیوانات از طریق دو مکتب رفاه حیوانات^۵ و حقوق حیوانات^۶ در عرصه‌ی اخلاق مطرح و دارای ارزش اخلاقی محسوب می‌گردند (۱۹).

در مکتب حقوق حیوانات، تفاوتی میان انسان و حیوان وجود نداشته و این‌گونه اعلام شده است که این تفاوت‌ها تنها برای توجیه سوءاستفاده‌ی انسان از حیوانات خلق شده است. در این راستا، با تکیه بر ارزش ذاتی حیوانات به مثابه‌ی فرد، بر این دیدگاه تأکید شده است که حیوانات باید فی‌نفسه و صرف‌نظر از فواید مستقیم و غیر مستقیم‌شان برای انسان دارای ارزش ذاتی بوده و همانند انسان مورد توجه ملاحظات اخلاقی قرار گیرند. در نتیجه، هدف و غایت نهایی این نظام فلسفی به‌طورکلی، نفی و ممنوع ساختن هرگونه استفاده از حیوانات دانسته است (۲۰).

Tom Regan از جمله فیلسوفان مطرح این مکتب معتقد است، پستانداران بالغ و طبیعی نه تنها دارای احساس هستند، بلکه دارای ظرفیت‌های روحی از قبیل احساسات، حافظه، میل، اعمال عمدی و تا درجاتی خودآگاهی هستند. در نتیجه، از دید او موجوداتی که مالک این ظرفیت‌ها باشند فاعل اخلاقی بوده و به تبع آن دارای ارزش ذاتی فراتر از ارزشی که دیگران برای آن‌ها قائلند، هستند (۲۱).

وی در اثر خود تحت عنوان دفاع از حقوق حیوان^۷، آن‌ها را به‌عنوان دارندگان حقوق اخلاقی تصور کرده و ملاک اساسی در توجهات اخلاقی را بر این مبنا قرار داده که هر موجود جاننداری، دارای نوع و شیوه‌ای از زندگی است که

او در تکمیل نظر خود در کتابی با عنوان درآمدی بر اصول اخلاق و قانون‌گذاری^۱ (۱۷۸۹) اعلام داشت، تنها ظرفیتی که در هنگام اعطای حقوق اخلاقی باید ملاک قرار گیرد، قابلیت درد کشیدن و احساس کردن لذت است و یک عمل تنها زمانی صحیح است که حداکثر میزان لذت و خیر را برای بیش‌ترین افراد تولید نماید. برای تصمیم‌گیری در مورد این‌که آیا عملی این قابلیت را دارد یا خیر، باید تمامی موجوداتی که قابلیت درک درد و لذت را دارند از جمله حیوانات مد نظر قرار گیرند (۱۶). از این‌رو، وی به صراحت عنوان نمود، مسأله این نیست که آیا حیوانات قابلیت تعقل و یا سخن گفتن دارند یا خیر، بلکه مهم اندیشیدن به این موضوع است که آیا آن‌ها می‌توانند رنج بکشند و یا لذت ببرند یا خیر؟ (۱۷)

پس از وی Arthur Schopenhauer^۲ اعلام داشت، ایده‌ی این که اعمال خشونت نسبت به حیوانات تنها به صرف آن‌که منتج به بروز رفتار خشن میان انسان‌ها می‌شود از منظر اخلاقی ناپسند است، استدلالی بی‌اساس است. در این زمینه، وی نظام اخلاقی کانت را مورد انتقاد قرار داده و اعلام نمود، با وجود فقدان استعداد ذهنی در فکر کردن و تعقل، حیوانات دارای همان ذات و هستی هستند که انسان متمتع از آن است. از این‌رو، مستثنی کردن آنان از ملاحظات اخلاقی فاقد توجیه است (۱۸).

با استحکام یافتن نسبی ذی ادراک بودن در کنار عقلانیت به مدد آثار فیلسوفانی چون Rousseau, Locke, Bentham و... این ایده بر ذهن عامه‌ی مردم و دیگر اقشار جامعه اثر گذاشت و باعث ایجاد اولین سازمان رفاه حیوانات با نام جامعه‌ی جلوگیری از اعمال خشونت نسبت به حیوانات^۳ در انگلیس و متعاقب آن، جامعه‌ی آمریکایی جلوگیری از خشونت نسبت به حیوانات در ایالت نیویورک

^۴ American society for the prevention of cruelty to animals

^۵ Animal welfare

^۶ Animal right

^۷ The case for animals

^۱ Introduction to the principles of Moral and legislation
2 1788-1860

^۳ Royal society for the prevention of cruelty to animals, animals, www.rspca.org.uk

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ذکر شده این‌گونه استنباط می‌شود که از استحکام نظام فکری انسان‌محور کاسته شده و در کنار فاکتور عقلانیت که از جمله معیارهای اساسی در تعیین جایگاه اخلاقی موجودات به حساب می‌آید، امروزه معیار ذی ادراک بودن نیز طرح شده است.

از این‌رو، بر اساس این ملاک اگر چه حیوانات نمی‌توانند به دلیل فقدان فاکتور عقلانیت به‌عنوان فاعل اخلاقی^۲ تلقی شوند، لکن به دلیل قابلیت درک تجارب مثبت و منفی، به‌عنوان موضوع اخلاق^۳ و در نتیجه عضو جامعه‌ی اخلاق که باید مشمول ملاحظات اخلاقی قرار گیرند، شناخته می‌شوند.

در نتیجه، دیگر انسان در برابر حیوان مصونیت اخلاقی محض نداشته و ناگزیر است در تمامی ابعاد زندگی که در تماس با آن‌ها قرار می‌گیرد مراقب کیفیت رفتاری خود با آنان بوده و اصول خاصی را در زمینه‌ی تأمین رفاه آنان رعایت نماید. بدین صورت که انسان از نظر اخلاقی تنها در صورت ضرورت و برای رفع نیازهای اساسی خویش و ضمن رعایت اصول خاصی حق استفاده از حیوانات را خواهد داشت. از این‌رو، به‌طور کلی اخلاق حیوانات این نتیجه را به‌دنبال داشته که بر استفاده‌ی مطلق و بی‌قاعده‌ی انسان از حیوان استثنائات و اصولی را وارد ساخته است. به همین دلیل در حال حاضر علاوه بر نوع انسان، حیوان نیز مشمول توجهات و قواعد اخلاقی قرار داشته و انسان مسؤولیت مستقیم نسبت به اعمال و رفتار خویش در برابر حیوان دارد.

صرف‌نظر از ارزشمند بودنش برای دیگران برای خود او نیز حائز اهمیت است. در نتیجه، این مکتب هرگونه استفاده از حیوانات را نقض غایت بودن آن‌ها دانسته و آن را رد می‌نماید.

مکتب دیگری که در مقایسه با حقوق حیوانات موجه‌تر و مورد استقبال بیش‌تری واقع شده است، رفاه حیوانات نام دارد که دارای ماهیتی سودانگارانه و تا حدی نتیجه‌محور است. به موجب این نگرش، اگر منافع و نتایج اعمال انسان بر حیوانات بر میزان درد و رنج وارده بر آن‌ها غلبه داشته باشد و آثار زیان آور وارده بر آن‌ها نویدبخش نتایجی مثبت و حیاتی برای زندگی انسان‌ها باشد، در این حالت استفاده کردن آن‌ها از بعد اخلاقی موجه خواهد بود (۲۲).

این دیدگاه با اعلام این‌که هیچ‌گونه بحثی در استفاده کردن حیوان جهت مرتفع ساختن نیازهای ضروری انسانی نیست، سعی در تنظیم دامنه و حدود آن داشته و هدف خود را چهارچوب‌مند ساختن چگونگی این استفاده و محدود ساختن آن به موارد مورد نیاز همراه با حداقل میزان درد و رنج وارده به آنان اعلام نموده است. به‌عبارت دیگر، با تأیید استفاده‌ی انسان از حیوانات در عین حال، بیانگر مسؤولیت مستقیم اخلاقی وی نسبت به آنان نیز است (۲۳).

دستاورد بسیار مهمی که از این مکتب به‌دست آمده این است که مفهوم رفاه حیوانات با تکیه بر ذی‌ادراک بودن حیوانات و اثبات قابلیت‌های آنان در حس تجارب مثبت و منفی، آنان را به‌عنوان موضوع اخلاق در نظر گرفته و یادآور می‌شود که انسان به‌عنوان فاعل اخلاقی باید در تصمیم‌گیری آن قسمت از اعمالش که به حیوانات مربوط می‌شود، آنان را مدنظر داشته باشد. در این زمینه، از جمله مهم‌ترین نتایج این دیدگاه می‌توان به اصول سه‌گانه‌ی جایگزین‌ها^۱ اشاره کرد که در زمینه‌ی انجام اقدامات آزمایشگاهی و پزشکی بر روی حیوانات تدوین شده است.

² Moral agent

³ Ethical patient

¹ 3Rs (Replacement, Reduction, Refinement)

منابع

- Moral intensity and willingness to pay concerning farm animal welfare issues and the implications for agricultural policy. *J Agric Environ Ethics* 2002; 15(2): 187-202.
- 16- Fox M. Animal liberation": a critique. *Ethics* 1978; 88(2): 106-18.
- 17- Albright KM. The extension of legal rights to animals under a caring ethic: an ecofeminist exploration of Steven Wise's rattling the cage. *Nat Resour J* 2002; 42(1): 37-915.
- 18- Köster V. The assessment of animal welfare in tropical livestock production: ethical and scientific issues. Berlin. Humboldt University of Berlin; 2005.
- 19- Sumner LW. Animal welfare and animal rights. *J Med Philos* 1988; 13(2): 159-75.
- 20- Anonymous. Animal Rights vs Animal Welfare. Carolina: North Carolina Responsible Animal Owners Alliance. http://www.ncraoa.com/AR_vs_AW.htm (accessed on 2009).
- ۲۱- آن وارن م. نقدی بر نظریه حقوق حیوانات ریگان. تهران: نشر چشمه; ۱۳۸۷
- 22- Francione GL. Animal welfare and the moral value of non-human animals. *Law Cult Humanit* 2009; 6(1): 1-13.
- 23- Atwood Lawrence E. Conflicting ideologies: views on animal rights advocates and their opponents. *Soc Anim* 1994; 2(2): 175-90.
- 1- Jason CH. Animals, agency, and class: writing the history of animals from below. *Hum Ecol Rev* 2007; 14(1): 101-12.
- 2- Grene DJ. *The Philosophy of Biology: An Episodic History*, 1st edition. Cambridge: Cambridge University Press; 2004.
- 3- Preece R, Fraser D. The status of animals in biblical and Christian thought: a study in colliding values. *Soc Anim* 2000; 8(1): 245-63.
- 4- Bennett J. *Discourse on the Method of Rightly Conducting One's Reason and of Seeking Truth in the Science*, 1st edition. Oxford: Oxford University Press; 2001.
- 5- Armstrong S, Botzler RG. *Environmental Ethics: Divergence and Convergence*, 3rd edition. New York: McGraw-Hill; 2003.
- 6- Capizzi JE. Consciousness in human and nonhuman animals. *Natl Cathol Bioeth Q* 2008; 8(1): 32-42.
- 7- Skidmore J. Duties to animals: the failure of Kant's moral theory. *J Value Inq* 2001; 35(4): 541-59.
- 8- Singer P, Kuhse H. *Bioethics: An Anthology*, 1st edition. Birmingham: Wiley- Blackwell; 1999.
- 9- Bustos K. Defending a Kantian conception of duties to self and others. *J Value Inq* 2008; 42(2): 241-54.
- 10- Szybel D. The rights of animal persons. *Anim Liber Philos Polic J* 2006; 4(1): 1-12.
- 11- Skirbekk G. Discourse-Ethical Gradualism: Beyond Anthropocentrism and Biocentrism? <http://folk.uib.no/hsvgs/artiklar/china5.pdf> (accessed on 2010)
- 12- West C. Economics and ethics in the genetic engineering of animals. *Harv J Law Technol* 2006; 19(2): 428.
- 13- Hodges C. The Link Between Animal Cruelty and Violence towards People. http://www.cynthiahodges.com/animals/pages/animal_human_violence.pdf. (accessed on 2011)
- 14- Wolloch N. Rousseau and the love of animals. *Philos Literature* 2008; 32(2): 293-302.
- 15- Benett RM, Anderson J, Blaney RJP.